

**Political culture and underdevelopment of political behavior in
Afghanistan during the period of Amanullah Khan (With
emphasis on Islamic values)**

*Sayyed Besmellah Mahdavi*¹ | *Sayyed Abdolqayyom Sajjadi*²

Received: 2021/10/07 | Accepted: 2021/11/30

(DOI): [10.22034/MTE.2021.10546.1441](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.10546.1441)

Abstract

Original Article

P 78 - 109

Political behavior during Amanullah Khan period was formed along with the political behavior of the previous rulers, which is far from Islamic values and requirements. This situation is problematic despite his claims (Amanollah Khan) of reformism and the Islamic nature of society. This issue is primarily concerned with the political- tribal culture of the country. Because in Afghanistan political behavior is influenced by political culture and the dominant aspect of political culture is also tribal. Therefore, the question arises is: what effect the tribal -political culture had on the underdevelopment of political-Islamic in this period? From this issue, the main question arose: What is the role of tribal- political culture in the underdevelopment of the political-Islamic behavior of Afghanistan during the time of Amanullah Khan? This article tries to view this issue scientifically. The analytical method used for this study is conceptual analysis and the method of collecting the required information is also documentary (library); the hypothesis is that: tribal- political culture as a mental stimulus of Amanullah Khan and his government agents in political behaviors aimed at ethnic-tribal interests, anti-justice, violence and lack of regularity and caused underdevelopment. The findings show that this culture led to:

acquisition, maintenance and expansion of violent in political power, the elimination of rivals and political opponents, looting of government and popular property, unbalanced development, changing the demographic composition of the residential areas of convicted minorities.

Keywords: Political culture, underdevelopment, political behavior, underdevelopment of political behavior, looting, lingual and identity conflict.

¹ - PhD in History of Islamic Civilization, Complex of History, Sirah and Islamic Civilization, Al-Mustafa (PBUH) International University, Qom, Iran besmellahmahdavi@gmail.com

² - Department of Political Science, Khatam al-Nabiin University, Kabul, Afghanistan, dr.sajjadi@yahoo.com



فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی رفتار سیاسی در افغانستان دوره امان الله خان (با تأکید بر ارزش‌های اسلامی)

سید بسم الله مهدوی^۱ | سید عبدالقیوم سجادی^۲

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/MTE.2021.10546.1441

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۷/۱۵، تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۹/۰۹

علمی - پژوهشی

ص: ۱۰۹/۷۸

چکیده

رفتار سیاسی در زمان امان الله خان در امتداد رفتار سیاسی حاکمان پیشین شکل گرفت که با ارزش‌ها و بایسته‌های اسلامی در حوزه رفتار سیاسی فاصله دارد. این وضعیت به رغم ادعای اصلاح طلبی وی و اسلامی بودن جامعه، مسئله ساز است. این مسئله قبل از همه متوجه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای حاکم بر کشور است. زیرا که رفتار سیاسی متأثر از فرهنگ سیاسی شکل گرفته و وجه غالب فرهنگ سیاسی در افغانستان هم ماهیت قبیله‌ای دارد. لذا این مسئله شکل می‌گیرد که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای چه تأثیری در توسعه نیافتگی سیاسی-اسلامی رفتار سیاسی در این دوره داشته است. از درون این مسئله این پرسش اصلی شکل گرفت که: نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در توسعه نیافتگی رفتار سیاسی-اسلامی افغانستان زمان امان الله خان چیست؟ این مقاله سعی کرده است که این مسئله را به صورت علمی بررسی نماید. روش تحلیلی که برای این بررسی در نظر گرفته شده است، روش تحلیل تفهیمی بوده و روش گردآور اطلاعات مورد نیاز هم اسنادی (کتابخانه‌ای)؛ با در نظر گرفتن این فرضیه که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به عنوان محرک ذهنی امان الله خان و کارگزاران حکومتی وی در انجام رفتارهای سیاسی معطوف به منافع و مصالح قومی-قبیله‌ای، عدالت ستیزی، خشونت‌آمیزی و بی‌بهره از قاعده پذیرایی عمل نموده و باعث توسعه نیافتگی آن شده است. کاوش‌های صورت گرفته به این یافته‌ها انجامید که این فرهنگ باعث کسب، حفظ و گسترش خشونت‌آمیز قدرت سیاسی، حذف رقبا و مخالفین سیاسی، غارت اموال و املاک دولتی، مردمی و مخالفین سیاسی، توسعه نامتوازن، تغییر ترکیب جمعیتی مناطق مسکونی اقلیت‌های محکوم... شده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ سیاسی، توسعه نیافتگی، رفتار سیاسی، توسعه نیافتگی رفتار سیاسی، غارت‌گری، منازعه زبانی و هویتی.

^۱-دکتری تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفیٰ (ص) العالمیه قم، قم، ایران

bsmellahmahdavi@gmail.com

^۲-گروه علوم سیاسی دانشگاه خاتم النبیین (ص) کابل، کابل، افغانستان، dr.sajjadi@yahoo.com



مقدمه

رفتار سیاسی در افغانستان زمان امان‌الله خان تکرار و تداوم رفتار سیاسی حاکمان مستبد و قبیله‌ای پیشین است. در جازدگی و توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی در این مقطع تاریخی بر خلاف انتظار است. چه اینکه امان‌الله خان ضرورت تغییر را درک کرده و داعیه توسعه و اصلاح‌طلبی داشت. این درک و داعیه در کنار اسلامی بودن جامعه می‌طلبید که ماهیت رفتار سیاسی در افغانستان مطابق با قواعد و معیارهای توسعه‌یافته اسلامی اصلاح گردد و سامان یابد؛ اما این اصلاح شکل نگرفت و این تغییر به وجود نیامد. طبیعی است که این مسئله نیز همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی بریده از عوامل و دلایل متعدد درونی و بیرونی نباشد. این مقاله نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای را مهم و بنیادی دیده و تأثیر آن را در این زمینه ارزیابی خواهد کرد. آن هم به این دلیل که اولاً: رفتار سیاسی متأثر از فرهنگ شکل می‌گیرد و فرهنگ سیاسی به مفهوم باورها، ایستارها، ارزش‌ها و خلیقات خاصی نسبت به مقوله سیاست و قدرت به عنوان محرک و عقبه فکری و انگیزشی رفتار سیاسی عمل می‌کند؛ ثانیاً: وجه غالب فرهنگ سیاسی در افغانستان قبیله‌ای است، لذا مسئله تحقیق حاضر این خواهد بود که جایگاه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، به عنوان متغیر مستقل، در توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی در زمان امان‌الله خان، به عنوان متغیر وابسته، کجاست، این فرهنگ چه تأثیری در این وضعیت داشته است.

از این مسئله پرسش‌های اصلی و فرعی زیر به جود می‌آید که: نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی - اسلامی افغانستان زمان امان‌الله خان چیست؟ نقش خشونت‌گرایی موجود در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در این وضعیت چیست؟ نقش غارت‌گری آن در این زمینه چیست؟ و نقش خویشاوندگرایی موجود در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی افغانستان زمان امان‌الله خان چیست؟

ضرورت و اهمیت این تحقیق از یک سو بر می‌گردد به مسئله توسعه‌نیافتگی سیاسی به صورت عام و توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی به صورت خاص و آثار زیان‌بار آن بر زوایای گوناگون حیات اجتماعی افغانستان که ویرانگری‌های زیادی را باعث شده است. از سوی دیگر باز می‌گردد به اهمیت تاریخی حکومت امان‌الله خان در حیات سیاسی این کشور که در آن پرچم اصلاح‌طلبی برافراشته و سودای توسعه و پیشرفت داشت. لذا بایسته است که شکست آن در حوزه رفتار سیاسی به صورت علمی شناسایی و ریشه‌یابی گردد. از سوی

سوم بر می‌گردد به جایگاه تعیین‌کننده فرهنگ سیاسی در توسعه و توسعه نیافتگی رفتار سیاسی. به باور پژوهشگران رفتار سیاسی ریشه در باورها، احساس‌ها و شناخت‌هایی دارد که فرهنگ سیاسی به آن‌ها سمت و سو می‌بخشد. اینجاست که اهمیت بحث از نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در توسعه نیافتگی رفتار سیاسی افغانستان در زمان امان الله خان قابل درک می‌شود. با توجه به این ضرورت‌ها در این تحقیق تلاش خواهد شد تا ارتباط دو مفهوم (فرهنگ سیاسی قبیله‌ای) و (توسعه نیافتگی رفتار سیاسی - اسلامی) سنجیده شده و نقش اولی در دومی بازنمایی گردد.

این تحقیق بر پایه این فرضیه صورت گرفته است که: فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به عنوان محرک ذهنی امان الله خان و کارگزاران حکومتی وی در انجام رفتارهای سیاسی معطوف به منافع و مصالح قومی - قبیله‌ای، عدالت ستیزی، خشونت‌آمیزی و بی‌بهره از قاعده‌پذیری عمل نموده و باعث توسعه نیافتگی آن شده است.

در حوزه فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی به صورت علمی آثار زیادی (به صورت تألیف و ترجمه) وجود دارد؛ مثل "تغییر اجتماعی و توسعه" اثر الوین سو، "سامان اجتماعی در جوامع دست‌خوش دگرگونی" اثر هانتینگتون و... "فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی مطالعه تطبیقی ایران و کره" اثر دال سیونگ یو، "فرهنگ سیاسی ایران" اثر سریع‌القلم... منابع مذکور قربت زیادی با بخش‌های فکری و نظری بحث ما دارد و از آن‌ها استفاده خواهد شد. اما رابطه، تحلیل و تطبیق این دو مفهوم در حوزه افغانستان آن هم در دوره امان الله خان و با تکیه بر ارزش‌های اسلامی، کار جدی و مستقلی صورت نگرفته است. آنچه هم وجود دارد، پراکنده، کوتاه و گذرا است و یا اینکه در ضمن بحث‌های کلی‌تر به آن اشاره شده است؛ مثل "جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و سیاست" تألیف دکتر سجادی که بر شکاف‌های قومی - مذهبی و رقابت نخبگان تأکید ورزیده و بازتاب آن را در بحران‌های معاصر کشور، رفتار سیاسی کارگزاران، شکست برپایی دولت ملی و جنگ‌های داخلی دهه ۱۳۷۰ شمسی نشان داده است. این اثر بخش‌هایی از بحث ما را پوشش خواهد داد.

اثر دیگر پایان‌نامه "عقلانیت سیاسی و ساختار سیاسی در افغانستان معاصر" است که توسط شفق خواتی برای مقطع ارشد در دانشگاه مفید به نگارش درآمده است. این اثر با استفاده از روش جابری تدوین شده و معتقد است که عقلانیت سیاسی در افغانستان متأثر از نظام قبیله‌ای است که قبیله، غنیمت و عقیده عناصر اصلی آن را تشکیل می‌دهد. نویسنده

این عناصر را در ساختار سیاسی افغانستان آنهم در ادوار مختلف تاریخی دنبال می‌کند. این پایان‌نامه علاوه بر وسعت دایره مباحث آن از نظر تاریخی، سطح دیگری از زیست قبیله‌ای را که متفاوت با فرهنگ سیاسی قبیله‌ای است؛ یعنی عقلانیت سیاسی قبیله‌ای را مورد توجه قرار داده و به همین دلیل ویژگی‌های نسبتاً متفاوتی را نیز دنبال نموده است. با این وجود مطالب زیادی برای استناد در این اثر وجود دارد که در مواضع مناسب از آن استفاده شده است. همچنین تاریخ عمومی افغانستان از دیگر منابع ما در این تحقیق است که از داده‌های خام آن برای اثبات مطالب مورد نظر استفاده خواهد شد.

روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی است؛ به این معنی که پس از توصیف رفتار سیاسی در حکومت امان‌الله خان به تحلیل و تبیین آن از طریق شاخص‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای پرداخته و به صورت تفهیمی نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در آن بازنمایی خواهد شد. روش گردآوری این تحقیق اسنادی (کتابخانه‌ای) خواهد بود که با مراجعه به منابع موجود و مکتوب مطالب مورد نظر گردآوری و در مسیر اثبات فرضیه‌ی تحقیق استفاده خواهد شد.

هدف از این تحقیق نشان دادن فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به عنوان ریشه‌ای‌ترین و مهم‌ترین عامل توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی-اسلامی در زمان امان‌الله خان اصلاح‌طلب است. اینکه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای با نگرش‌های فروملی، خشونت‌گرایی و... مانع و فاقد ظرفیت و توانایی ایجاد رفتار توسعه‌یافته‌ی سیاسی-اسلامی در جامعه‌ی چهل تکه افغانستان است و تا زمانی که این فرهنگ تغییر نکند، رؤیای توسعه‌ی سیاسی-اسلامی به صورت عام و توسعه رفتار سیاسی-اسلامی به صورت خاص در افغانستان به واقعیت تبدیل نخواهد شد؛ همچنان که تاریخ سیاسی دوره امانی شاهدی بر این مدعا است. لذا برای رسیدن به این مهم گزیری جز تغییر ذهنیت‌ها از قبیله‌ای به سمت اسلامی و عقلانی نداریم.

این تحقیق توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی را در زمان امان‌الله خان که داعیه اصلاح و تغییر داشت، دنبال می‌کند. آنهم در حوزه‌های کسب، حفظ و توسعه قدرت سیاسی، مواجهه با اختلاف و مخالفین سیاسی، توزیع منابع ملی و مواجهه با دارایی‌های عمومی و مخالفین سیاسی.

قوم و قبیله:

در تعریف قبیله میان پژوهشگران بر سر لزوم حضور عناصر فرهنگ و تبار مشترک اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی عنصر «فرهنگ» را نادیده می‌گیرند؛ مثل ماکس وبر (اکرم عارفی،

۱۳۹۳: ۱۴۵)، آینه‌وند (آینه‌وند، ۱۳۶۷: ۴۷) و جابری (الجابری، ۱۳۸۴: ۱۲۳) و برخی دیگر این عنصر را تعیین‌کننده میدانند؛ مثل بارنز و بکر (بارنز و بکر، ۱۳۸۹: ۳۲۰). از سوی دیگر ریچارد تاپر لزوم حضور عنصر تبار و نژاد مشترک را در تعریف قبیله در افغانستان زیر سؤال می‌برد («بینش، ۱۳۸۸: ۲۶»). در مقابل بعضی دیگری از نویسندگان تبار و نژاد مشترک (هرچند فرضی) را از ویژگی‌های قبیله در افغانستان قلمداد می‌کنند و باورمندند که در افغانستان: «"قبیله" تنها به شاخه‌های فرعی یک قوم گفته می‌شود که تنها وجود نیاکان متعدد که پدر کلان فرضی آنان نیز یکی است، آنان را از هم متمایز نموده است بدون آنکه تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و جسمی در آن لحاظ گردیده باشد. مانند قبایل پوپلزی، الکوزی، اچکزی، نورزی، علی‌زی، و اسحق‌زی که زیرشاخه‌های قبیله درانی هستند و یا در سطح کلانتر، قبایل درانی، غلزایی و کرلانی که زیرشاخه‌های قوم پشتون به شمار می‌آیند» (عارفی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). بنابراین در توصیف قبیله و ویژگی‌های آن در افغانستان به رغم حضور عامل فرهنگی، نمی‌توان ویژگی نسبی و خویشاوندی را نادیده گرفت.

دیدگاه اخیر نه تنها به تعریف قبیله پرداختند، بلکه نسبت به تفاوت آن با مفهوم مشابه آن؛ یعنی با مفهوم قوم نیز اشاره نمودند. لذا می‌توان گفت که این دو مفهوم تفاوت چندانی باهم ندارند؛ مهم‌ترین تفاوت قوم با قبیله در دایره شمول آن است. آقای سجادی نیز در همین مسیر می‌نویسد.

«مفاهیم "طایفه" و "قبیله"، زیرمجموعه مفهوم عام "قوم" بوده و در محور عمودی "قوم" قرار دارند. به عبارت دیگر، در تقسیم‌بندی یک قوم، محقق با مجموعه‌های محدودتر و متعددی روبه‌رو می‌شود که عمدتاً خویشاوندی و روابط فامیلی بر آن سایه افکنده است. این زیرمجموعه‌ها با نام طایفه یا قبیله شناسایی می‌شوند. بنابراین، می‌توان گفت که قبیله یا طایفه، زیرمجموعه و شاخه‌های انشعابی قوم هستند که ضمن آن که معیار و ضوابط حاکم بر روابط درون قومی بر آن‌ها حکم فرما است، عمدتاً در قالب خویشاوندی و روابط فامیلی، به تعامل و روابط با دیگر قبایل و طوایف می‌پردازد» (سجادی، ۱۳۸۴: ۲۹-۲۸).

تفاوت دیگر قوم و قبیله از نظر پیشینه تاریخی کاربرد این دو مفهوم است؛ در صورتی که قومیت و قوم‌گرایی یک پدیده مدرن و نسبتاً جدیدی است که تا اوایل قرن بیستم کم‌تر مورد استفاده دانشمندان صورت گرفته است (احمدی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۱۶-۱۱۵: ۶۱)، قبیله یک مفهوم سنتی و قدیمی است که در گذشته‌های دور نیز وجود داشته است.

گستره قبیله نشینی در افغانستان معاصر:

قبیله نشینی تا اواخر قرن نوزدهم میلادی ساختار غالب در جامعه افغانستان و در میان تمامی مناطق و اقوام ساکن در کشور بوده است. در این زمان ده خان نشین از یک به صورت نیمه مستقل زندگی عشایری داشتند؛ ترکمن‌ها هم دارای هفت قبیله بودند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۵۴). هزاره‌ها نیز در جامعه‌ای با ساختار و مناسبات قبیله‌ای و تحت زعامت میر و خان زندگی می‌کردند (سید عسکر موسوی، ۱۳۸۷: ۷۷)؛ اما پشتون‌ها هم اکنون نیز ساختار پیشین قبیله‌ای خود را کم و بیش حفظ کرده است. البته امروزه ساخت اجتماعی در افغانستان تغییرات زیادی نموده و به غیر از جامعه پشتون، قبیله نشینی در میان سایر اقوام به صورت جدی دگرگون شده است. به خصوص از زمان جهاد ضد کمونیستی به بعد (عارفی، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

فرهنگ سیاسی

"فرهنگ سیاسی" در سال ۱۹۵۶ م، توسط گابریل آلموند وارد حوزه علوم سیاسی و اجتماعی شده و «الگوی ایستارها و سمت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام» (عالم، ۱۳۹۵: ۱۱۳) تعریف گردید. از این مفهوم نیز تعاریف متعددی توسط لوسین پای (نامه فرهنگ، سال دوم، ش ۵ و ۶: ۳۹)، سیدنی وربا (یو، ۱۳۸۱: ۸) و دیگران ارائه شده است. ما در اینجا بر اساس تعریف کاظمی از این مفهوم پیش می‌رویم که وجه جمع تعاریف متعدد و مختلف است. وی می‌گوید: «فرهنگ سیاسی یک جامعه عبارت است از مجموعه باورها، گرایش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، معیارها و عقایدی که در طول زمان شکل گرفته و تحت تأثیر وقایع، روندها و تجربیات تاریخی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در قالب آن‌ها، نهادها، رفتارها، ساختارها و کنش‌های سیاسی برای نیل به هدف-های جامعه شکل می‌گیرد» (کاظمی، ۱۳۸۲: ۳۶).

البته فرهنگ سیاسی شق جدا و مستقلی از فرهنگ عمومی نیست، بلکه آن بخش از عناصر فرهنگ عمومی است که ذاتاً سیاسی است و یا استعداد سیاسی شدن دارد؛ چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم (یو، ۱۳۸۱: ۱۴). اما چیستی محتوای فرهنگ سیاسی بستگی به مؤلفه‌ها و اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ به معنای عام دارد. در یک جامعه‌ای با فرهنگ سنتی، محتوای فرهنگ سیاسی نیز چنین خواهد بود و در یک

جامعه‌ای با فرهنگ مدرن و دموکراتیک، نگاه‌ها به مسائل و نظام سیاسی نیز رنگ و بوی آن را خواهد داشت. به همین دلیل «مطالعات فرهنگ‌های سیاسی متفاوت گرایش به تأکید روی موضوعات متفاوت دارد» (همان، ۱۲).

ویژگی‌ها و مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای:

پسوند قبیله‌ای برای فرهنگ سیاسی در واقع اشاره به محتوا و عناصر سازنده آن دارد؛ یعنی نگرش‌ها، باورها و ارزش‌هایی که ذهن و زندگی انسان قبیله‌ای را تسخیر کرده و دنیای سیاسی وی را ساخت می‌دهد. اهم این ویژگی‌ها مؤلفه‌ها و مفاهیم زیر است:

۱. خشونت‌گرایی و ستیزه‌جویی

این پدیده تمدن سوز در فرهنگ و جامعه عصبی مزاج قبیله‌ای به قدری وسیع و نهادینه شده است که به صورت یک امر عادی، معمولی و بدتر اینکه به عنوان یک ارزش تلقی می‌شود. اعتبار و منزلت اجتماعی مردان با توان ستیزه‌جویی آن‌ها سنجیده می‌شود؛ حل و فصل اختلافات و استیفای حق از طریق مذاکره و روش مسالمت‌آمیز نشانه ضعف تلقی شده و گرفتن حق با زور، بیانگر عزت، غیرت و حمیت استیفاکننده حق شمرده می‌شود (الفنستون، [بی‌تا]: ۱۷۳). کوچک‌ترین اختلاف و ناسازگاری به دعوای و منازعات طولانی می‌انجامد. دعوای و منازعات هم عمدتاً با مرگ و حذف کامل طرف نزاع رفع می‌گردد (دای فولادی، ۱۳۷۷: ۷۸)، در منازعات شکل گرفته هم منطق «الْحَقَّ لِمَنْ غَلَبَ» (آیین‌ه‌وند، ۱۳۶۷: ۳۱)؛ حاکم بوده و به عنوان معیار حقانیت پذیرفته شده است. با توجه به حاکمیت این فرهنگ است که «برخی از قبایل [افغانستان]... هرگز در حالت صلح» (الفنستون، [بی‌تا]: ۱۶۸) نباشند. اینکه خروج از قبیله چیزی شبیه خودکشی تلقی شده است، ریشه در همین وضعیت دار. زیرا که فرد رانده شده از قبیله نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند (الجابری، ۱۳۸۴: ۱۵۲).

البته طبق برخی شرایط، روابطی مبتنی بر تعامل و همکاری در سطح میان قبایلی نیز در فرهنگ و زیست قبیله‌ای مشاهده می‌شود؛ اما منطق غالب در رفتار قبیله‌ای جنگ است و خشونت. صفحات تاریخ معاصر افغانستان پُر است از مؤیدات این منطق رفتاری (عارفی، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۵۴).

۲. غارت‌گری

این پدیده زشت که بانگیزه‌ی افزایش ثروت و ضریب امنیتی صورت می‌گیرد، در زندگی قبیله‌ای حالت فرهنگی دارد (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۴۰). در این فرهنگ و منطق، معمولاً افراد و گروه‌هایی که ارتباط بلافصل با فرد و گروه وی نداشته باشند غارت می‌شوند؛ اما در مواردی حالت افراطی‌تری به خود گرفته و خرمن مرتب‌ترین بلافصل را نیز می‌سوزاند (آیین وند، ۱۳۶۷: ۳۵). فرهنگی و نهادینه شدن غارت و دزدی در میان قبایل باعث شده است که قباحت از چهره آن را زدوده شده و به یک عمل افتخارآمیز تبدیل شود؛ غارت‌گران عمل غارت‌گرایانه و مجرمانه‌شان را با افتخار و سربلندی و با رنگ و لعاب خاصی بازگو کنند و احیاناً به شعر در آورند (همان) و از نظر شأن و منزلت اجتماعی در رده‌های بالای نردبان اجتماعی قرار گیرند؛ شبیه جایگاه افراد دانشگاه رفته در جامعه شهری (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۴۰).

۳. خویشاوند و قبیله‌گرایی:

در فرهنگ و زیست قبیله‌ای، تعلق، ارتباط و وابستگی تباری و هم‌خونی در مرکز روابط و تعاملات اجتماعی قرار داشته و داوری‌های حقوقی، حقانیت، احساس مسئولیت و وظیفه، دشمنی و دوستی و... بر محوریت همین عنصر شکل می‌گیرد.^۱ فردیت و هویت مستقل فردی، تخصص و توانایی، استدلال و منطق‌گفتمانی فرد، محلی از اعراب ندارد، آنچه اهمیت دارد، هویت نسبی، قبیله‌ای و جمعی آن است. بر این اساس چالش‌ها و مشکلات از حالت فردی خارج می‌شود و به کل ایل و تبار مربوط می‌شود؛ حمله به فرد حمله به کل ایل و تبار تلقی شده و دفاع از فرد وظیفه تک‌تک افراد قبیله است (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۳۷ و الجابری، ۱۳۸۴: ۱۲۸)؛ مسئولیتی هم که در پی این حمله ایجاد شده است،

۱. جابری داستانی حکایت می‌کند که «مردی از نمر (ربیع) به یمامه (سرزمین مسیلمه) آمد و سراغ او گرفت و گفت: کجاست مسیلمه؟ به او گفتند: به او بگو پیامبر خدا. و او گفت: نمی‌گویم، تا او را نبینم. وقتی به نزد او آمد گفت: تو مسلمه هستی؟ گفت: آری. گفت چه کسی بر تو نازل می‌شود، گفت: رحمان. گفت در نور یا تاریکی؟ مسیلمه پاسخ داد: در تاریکی. آن مرد گفت: گواهی می‌دهم که تو دروغ‌گویی و محمد راست‌گوست. ولی دروغ‌گویی ربیع برای ما بهتر است از راست‌گویی مضر و ازین پس به مسیلمه پیوست تا آنکه در روز از روزهای جنگ‌های رده، در رکاب او کشته شد». محمد عابد الجابری، عقل سیاسی در اسلام (۱۳۸۴ ش)، عبدالرضا سواری، گام نو، تهران، ص ۲۵۰.

متوجه تمام قوم و قبیله مهاجم است و نه فقط شخص آن (آینه وند، ۱۳۶۷: ۴۷). همچنین دستاوردها و افتخارات کسب شده توسط اعضاء نیز نه فقط به خود وی که به کل خانواده و قبیله تعلق می‌گیرد و ارتقاء فرد به معنای ارتقاء خانواده خواهد بود (سریع‌القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۳۸-۳۷).

ویژگی‌هایی که مورد بحث قرار گرفت، بخشی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و خصوصیات فرهنگ سیاسی و زیست اجتماعی قبیله است. مبتنی بر این فرهنگ و شیوه زیست اجتماعی، تلقی‌ها و برداشت‌های زیر نسبت به سیاست، مفاهیم و مسائل مرتبط با آن در ذهن و ضمیر جامعه و انسان قبیله‌ای شکل می‌گیرد:

۱- تلقی از سیاست: زور، توان نظامی، تجاوز، غارت، بی‌اعتمادی و اتکا به خویشاوندان و درون گروه؛

۲- تلقی از کشور: مجموعه‌ای از اقوام و قبایل که برای کسب قدرت، ثروت و امنیت رقابت دارند و دولت مرکزی متناسب با شرایط از نیروهای قبایل جهت گسترش قلمرو خود در سراسر کشور استفاده می‌کند، دولت مرکزی عادل و قانونی نیست؛

۳- روش کسب قدرت: زور، توان نظامی و اتکا به قوم و قبیله؛

۴- تلقی مجموعه‌های خارج از قبیله: بیگانه و دشمن که اگر فرصت یابند مرا و ما را از بین خواهند برد؛

۵- روش حل اختلاف: زور، قدرت، سرکوب نظامی، و غارت؛

۶- هویت سیاسی و اجتماعی: فامیلی، قبیله‌ای و قومی؛

۷- روش برتری بر دیگران: غارت، زور، سرکوب و تجاوز؛

۸- مبنای اعتماد: قومی، قبیله‌ای و محلی؛

۹- تلقی از حکومت مرکزی: نماینده قوم و قبیله برتر، فاسد، زورگو و دزد؛

۱۰- تلقی از مشروعیت حکومت: در میان قوم و قبیله خودی، اقطاع؛ در خارج از آن‌ها، اجبار، ایجاد وحشت و اخاذی؛

۱۱- قواعد بازی: کسب قدرت و آمادگی برای سرکوب دیگران جهت حفظ خود؛

۱۲- روش تصمیم‌گیری: سن و ریش سفیدی (سریع‌القلم، چاپ پنجم، ۱۳۹۵: ۷۳-۷۲).

این تلقی‌ها و برداشت‌ها زیربنای فکر و رفتار سیاسی انسان قبیله‌ای را تشکیل داده و اهداف ساختار سیاسی را نیز تعیین می‌کند.

توسعه نیافتگی

توسعه نیافتگی عنوانی است که به کشورهای با نام‌های جهان سوم، عقب مانده، در حال توسعه و غیره اطلاق می‌شود (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۳۰). اما پاسخ اینکه تعریف توسعه نیافتگی چیست؟ دشوار است؛ هانس سنگر با توجه به همین دشواری، کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته را به زرافه تشبیه می‌کند که به رغم دشواری توصیف، اگر کسی آن‌ها را ببیند خواهد شناخت (سوری و خیشوند، ش ۱۳۹، ۱۳۸۲: ۵۹). با این وجود برخی از کارشناسان تعاریفی از این مفهوم ارائه داده‌اند. فورتادو می‌گوید: «توسعه نیافتگی وضعیتی است که به دلیل عدم هماهنگی بین عوامل اقتصادی و تکنولوژی کاربردی امکان استفاده همزمان از سرمایه و نیروی کار در جامعه میسر نیست» (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۳۰). فرانک برجسته‌ترین نظریه پرداز مکتب توسعه نیافتگی کشوری را توسعه نیافته می‌داند که: «از منابع و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای گام گذاردن در راه توسعه محروم مانده است» (همان، ۲۶۱).

در واقع می‌توان گفت، توسعه نیافتگی به حالتی اشاره دارد که در آن پدیده‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه تغییر رو به بهبودی را در حد قابل قبولی تجربه نکرده است؛ در سطحی که بتواند از طریق استفاده بهینه از امکانات موجود، شرایط بهتر و انسانی‌تری را برای زندگی فراهم نموده و استعدادهای انسانی را شکوفا سازد. از نظر پیشینه تاریخی، بحث از مفهوم توسعه و توسعه نیافتگی به صورت خودآگاه پس از جنگ جهانی دوم و فضای سیاسی ناشی از جنگ سرد دارد شکل گرفت. در این دوره دولت آمریکا برای جلوگیری از رشد و نفوذ شوروی در کشورهای برآمده از خاکستر استعمار و موفقیت سیاست‌هایش، بنیاد پژوهشی را به وجود آورد که با بررسی علمی چالش‌های ممالک توسعه نیافته، بسترهای علمی و نظری توسعه نیافتگی آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. این عطف توجه منجر به تولید نظریه‌ها و شکل‌گیری مکاتب مختلف فکری در حوزه توسعه و توسعه نیافتگی گردید (ساعی، ۱۳۸۴: ۸ و ۱).

توسعه نیافتگی رفتار سیاسی (در ادبیات علوم سیاسی):

واینر و هانتینگتون زمانی که تصور پژوهشگران را از جوامع مطلوب (توسعه یافته) و جوامع (توسعه نیافته) و عقب مانده گزارش می‌کند، به ویژگی‌ها و شاخص‌هایی اشاره می‌کند

که عمدتاً به حوزه توسعه و توسعه نیافتگی سیاسی نزدیک است و بخش مهمی از عناصر رفتار توسعه نیافته را شامل می‌شود. این ویژگی‌ها عبارتند از: «ثروت‌مند، عدالت‌مدار، دمکراتیک، منظم و دارای کنترل کامل بر امور خود... فقیر، آکنده از نابرابری، اختناق آمیز، دارای خشونت و وابسته. توسعه به معنی حرکت از حالت اخیر به حالت پیشین محسوب می‌گردد» (واینر و هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۸)؛ پس می‌توان حالت دوم را معیارها و شاخص‌های توسعه نیافتگی رفتار سیاسی یک جامعه به حساب آورد.

توسعه نیافتگی رفتار سیاسی از نظر اسلام

با رویکردی معطوف به چالش‌های رفتار سیاسی افغانستان دوره امان‌الله خان، می‌توان به بررسی منابع مکتوب و سیره سیاسی پیشوایان دینی پرداخت و توسعه نیافتگی رفتارهای سیاسی زیر را از دیدگاه اسلام نشان داد.

۱. رابطه‌ای و نسب‌گرایانه

منابع اسلامی ضمن تأکید بر شایسته‌سالاری، نسبت به رفتار سیاسی رابطه و نسب-گرایانه هشدارهای جدی و تأمل برانگیزی می‌دهد. جهت اثبات مدعا به ذکر دو مطلب بسنده می‌شود. یکی حدیث رسول گرامی (ص) که می‌فرماید: «هرگاه فردی را به عنوان مدیر و کارگزار انتخاب کند، درحالی که می‌داند در جامعه اسلامی شایسته‌تر و آگاه‌تر از او به کتاب و سنت رسول هست او به خدا و رسول او و تمام مسلمانان خیانت ورزیده است» (عباس نژاد، ۱۳۸۴: ۹۳)؛ دوم هشدار امام علی (ع) به مالک اشتر در مورد سودجویی‌های خویشان و نزدیکان و پاسخ مثبت ایشان نسبت به خواسته‌های آن‌ها (نهج البلاغه، شهیدی، ۱۳۷۶: ۳۳۸).

۲. ستیزه‌جویانه و خشونت‌آمیز

ستیزه‌جویی و مسالمت‌آمیزی دو رفتار متضاد و لازم در حوزه سیاسی است؛ اما مسئله‌ی مهم اولویت و تقدم بخشی به یکی از این دو شیوه رفتاری و گزینش آن به عنوان رویکرد اصلی در رفتار سیاسی است. در اسلام بیشتر بر مدارا و مسالمت‌آمیزی تأکید شده و از شتاب در استفاده از خشونت ممانعت صورت گرفته است. در راستای همین سیاست است که قرآن کریم «همه مؤمنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیایی و قشر اجتماعی، به

صلح و صفا دعوت می‌کند» (مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ۱۳۷۴: ۸۲) و هر نوع خشونت و قهر را در حوزه دین‌گستری نفی می‌کند (بقره/ ۲۵۶).^۱ در شرایط جنگی و تعدی خصم نیز رفتار مسالمت‌آمیز، صبورانه و توأم با گذشت را ترجیح می‌دهد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (نحل/ ۱۲۶).

۳. حذفی و مشارکت‌ستیزانه

در روش حذفی و مشارکت‌ستیزانه، حل چالش‌ها، اختلافات و مواجهه با رقبا و مخالفین سیاسی با استفاده از نیروی قهر و حذف، به صورت فیزیکی و یا غیر فیزیکی، صورت می‌گیرد. به عبارتی دیگر در رفتار حذفی یا کلاً نیرو و جریان مخالف و رقیب سیاسی را از هستی ساقط می‌کند و یا هم به آزادی‌های اساسی آن‌ها تعرض نموده فرصت رقابت، نقد و بیان، ارائه طرح و راهکار، فعالیت سیاسی و... را به آن‌ها نمی‌دهد. این روش بر خلاف رفتار مدارا و گفتگو محور است که در آن به مخالفین و حقوق اساسی آن‌ها احترام قائل است؛ به آن‌ها فرصت رقابت می‌دهد و اختلافاتشان را نیز تا حد امکان از طریق گفتگو و مذاکره حل می‌کنند؛ نه سرکوب و حذف (حیدری، ۱۳۸۱: ۴۷).

بررسی منابع اسلام و سیره سیاسی پیشوایان اسلامی نشانگر آن است که مدارا و گفتگو رویکرد اصلی در رفتار سیاسی اسلام است؛ منابع اسلامی اصل و جوهره سیاست را مدارا و ملایمت دانسته (علیخانی، ۱۳۸۴: ۶۴)^۲ و ابزار آن را سعه صدر معرفی می‌کند (نهج البلاغه، شهیدی، ۱۳۷۶: ۳۹۲).^۳ طبعاً مدارا و سعه صدر در برابر افکار، اندیشه‌ها و نقدهای مخالفان و افراد و احزاب رقیب است که معنا و مفهوم پیدا می‌کند. قرآن کریم در مورد دعوت به حق می‌فرماید: «مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن» (نحل/ ۱۲۵).^۴ همچنان که مشاهده می‌شود آنچه در این آیه محوریت دارد، گفتگوی محترمانه است و آنچه مطرح نیست، خشم، تحقیر و پاک‌سازی عقیدتی...

۱. «لا اکراه فی الدین»

۲. «رأس السیاسة استعمال الرفق».

۳. «أله الریاسة سعه الصدر».

۴. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی سیاسی :

متفکران در تبیین توسعه نیافتگی سیاسی عوامل مختلفی را مهم دیده اند؛ لیست بر نقش اقتصاد تأکید نموده و میان فقر و رفاه جامعه با وضعیت سیاسی آن ارتباط می بیند (سو، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۷)، ماکس وبر عامل سیاسی را مهم می بیند و توسعه نیافتگی سیاسی جوامع شرقی را با شخصی بودن حکومت، موقعیت شاه و دامنه اختیارات آن مربوط می داند (رحمانی زاده دهکردی، ۱۳۷۸: ۹۱)، هانتینگتون ضمن اینکه عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در این زمینه دارای نقش می داند (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۲۹۸، ۱۲۶، ۳۲۶، ۳۲۹، ۸۷، ۹۰ و ۸۹)، بر نقش عامل اجتماعی از طریق نیروهای مسلط کهنه و سنتی [شاه، علما، اشرافیت زمین دار و ارتش] نیز انگشت می گذارد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۴۷، ۲۳۲، ۲۳۰ و ۲۳۶) و پارسونز هم فرهنگ را مهم دیده و میان ارزش های حاکم بر جامعه و اهداف، نهادها و رفتارهای سیاسی موجود در آن اتصال برقرار می کند (یو، ۱۳۸۱: ۲۸).

این مقاله به نقش فرهنگ سیاسی، که زیرمجموعه عامل فرهنگ است، در توسعه نیافتگی رفتار سیاسی توجه نموده و میان رفتار سیاسی یک کشور با وضعیت فرهنگ سیاسی آن ارتباط معنادار و بنیادی می بیند. زیرا فرهنگ سیاسی بستر فکری رفتار سیاسی را از طریق شکل دادن به باورهای اعضای جامعه نسبت به منافع و نحوه تعقیب آن منافع، ایجاد می کند و رفتار و زندگی سیاسی را شکل می دهد؛ مثلاً در جامعه ای که خشونت نوعی ارزش تلقی می شود امکان توسل به شیوه های خشونت بار برای تعقیب منافع افزایش می یابد و جای برای رقابت مسالمت آمیز در رفتار سیاسی باقی نمی ماند (ابوالفتحی و محمدی، ش ۳۳، ۱۳۹۴: ۴۹-۴۸)؛ یا اگر خویشاوند و قبیله گرایی ارزش باشد، در این صورت افق ذهنی انباشته شده با این مؤلفه فرهنگ سیاسی، می تواند کنش جمعی برای اهداف سیاسی را به سمتی سامان دهد که در نظام های سنتی افراد متنفاً به جذب و استخدام اعضای قوم و قبیله خود مبادرت ورزند و در نظامی مبتنی بر رأی و انتخاب، افراد فاقد صلاحیت و لیاقت با پشوانه رأی اعضای قوم و قبیله خود جایگزین افراد باصلاحیت و شایستگی شده وارد مراکز تصمیم گیری و ملی شوند. همچنین اگر منبعث از فرهنگ حاکم «ما انسان را فرشته خصال قلمداد کنیم یا شیطان صفت، طبعاً در برخورد و بینش ما نسبت به رفتار و کردار او در جامعه و نحوه اداره و نظارت بر اندیشه و عمل او تأثیر دارد» (کاظمی، ۱۳۸۲: ۴۲). مضاف بر اینکه «میزان تحمل عقاید و آراء دیگران، تساهل نسبت به اقوام و نژادها و زبان های مختلف،

رعایت حقوق دیگران، همدلی و مشارکت و همکاری در امور مربوط به جامعه، نحوه حل و فصل اختلافات... ساختار سیاسی حکومت‌ها، نخبه‌گرایی یا کثرت‌گرایی، میل به استبداد فردی یا گرایش به دموکراسی، توده‌گرایی... همه تظاهراتی از فرهنگ سیاسی جامعه است» (همان، ۴۳-۴۲).

بدین ترتیب فرهنگ سیاسی از طریق بسترسازی فکری و فرهنگی نقش مهمی در توسعه و توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی یک کشور ایفا می‌کند.

رفتاری سیاسی

رفتار سیاسی «به هر گونه فعالیت جهت رسیدن به برخی اهداف سیاسی اطلاق می‌شود که شامل تمام فعالیت‌های سیاسی انسان از رفتارهای افراطی نظیر تروریسم و جنگ گرفته تا رفتارهای متعادل‌تری مانند رفتار انتخاباتی می‌باشد. رفتار سیاسی فراتر از بررسی تصمیم‌گیری رأی‌دهندگان و نخبگان دولتی به حساب می‌آید و شامل پرسش‌های گوناگونی نظیر این که دلیل به وجود آمدن نژادپرستی چیست؟، چرا انسان‌ها دست به نسل‌کشی می‌زنند؟، چه چیزی تعیین‌کننده نحوه رأی دادن افراد است؟ و چرا کشورها درگیر جنگ می‌شوند؟ نیز می‌باشد» (هاوتن، ۱۳۹۳: ۲۴). بنابراین رفتار سیاسی رفتاری است معطوف به حکومت و سیاست و اهداف سیاسی را از طریق مشروع و یا غیر مشروع، مسالمت‌آمیز و یا غیر مسالمت‌آمیز و... دنبال می‌کند.

فرهنگ سیاسی و توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی در افغانستان دوره امان‌الله خان

گذشت که فرهنگ به معنای عام و فرهنگ سیاسی به صورت خاص زیربنا و عقبه فکری رفتار سیاسی انسان را تشکیل داده و جهت آن را تعیین می‌کند. از آنجایی که افغانستان یک کشور اسلامی است، این یک انتظار معقول است که رفتار سیاسی در این کشور مبتنی بر فرهنگ و آموزه‌های توسعه‌یافته اسلامی باشد. این انتظار در زمان حاکمیت امان‌الله خان افزایش می‌یابد؛ آنهم به این دلیل که وی متأثر از اندیشه‌های محمود طرز (شاگرد سید جمال‌الدین) بوده، داعیه اصلاحات، توسعه و ارتقاء جایگاه بین‌المللی کشور را داشت؛ علاوه بر این در زمان پیش از دستیابی به قدرت به عنوان محور مشروطه‌خواهان دربار مطرح بوده و پس از آن (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹) نیز اصلاحات مهمی را انجام داد؛ مثل لغو برده‌داری، تدوین

نظامنامه‌ها، گسترش معارف عصری... با توجه به این ویژگی‌ها انتظار برای تغییر رفتار سیاسی بر پایه ارزش‌های دینی و اسلامی در زمان حکومت وی دو چندان می‌شود. اما آنچه در عینیت سیاست و جامعه رخ داد، بر خلاف انتظار و تکرار و تداوم رفتار سیاسی پیشین است. این دوگانگی اندیشه را به سمت بررسی بعد دیگر فرهنگ سیاسی این کشور، یعنی بررسی نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در این زمینه هدایت می‌کند. اینکه مؤلفه‌ها و شاخص‌های موجود در این فرهنگ چه نقش و تأثیری در شکل‌گیری رفتار سیاسی-اسلامی توسعه نیافته در این دوره داشته است. در اینجا به این پرسش پرداخته و رابطه ویژگی‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای را با توسعه نیافتگی رفتار سیاسی در زمان امان الله خان تبیین و بازنمایی خواهیم کرد.

۱- خشونت و ستیزه‌جویی

بازتاب‌های این ویژگی فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در حوزه‌های زیر قابل رؤیت و ردیابی است.

۱-۱. کسب، حفظ و توسعه خشونت‌آمیز قدرت سیاسی

انتقال و تغییرات قدرت سیاسی و تلاش‌ها برای کسب قدرت مرکزی در افغانستان معاصر همواره با خشونت و ستیزه‌جویی همراه بوده و هیچ‌گاه انتقال قدرت مرکزی به صورت مسالمت‌آمیز و مبتنی بر قاعده و قانون معقول و مقبول صورت نگرفته است. دوره امان الله خان هم از این وضعیت مستثنی نیست. وی در قتل حبیب الله خان دست داشته و بر کرسی خونین آن تکیه زد؛ در این مسیر مستوفی محمدحسین خان و کلنل سید علیرضا خان را نیز کشت و عمویش نصرالله خان را که مدعی دیگر سلطنت بود، به حبس کشید. علاوه بر این امان الله خان تحکیم و گسترش قدرت سیاسی خود را نیز از طریق خشونت و ستیزه‌جویی دنبال نمود؛ شورش جنوبی‌ها را سرکوب نموده و رهبران آن‌ها، از جمله ملا عبدالله معروف به ملای لنگ را بدون تحقیق، بررسی و محاکمه و اخذ نظر و رأی دادگاه اعدام کرد (عطایی، ۱۳۸۴: ۲۶۵)؛ همچنین اصلاحات مورد نظرش را با شیوه خشن، مستبدانه، با قدرت پلیس و اخذ جریمه بر مردم تحمیل نمود. وی مغرورانه می‌گفت که: «من این پروگرام (= برنامه) خودم را... به قوه سرنیزه خودم پیش می‌برم و هر شخص و هر قومی را که در قبولیت این اصلاحات مطلوبه‌ام اندکی تردید داشته باشد، به قوه شمشیر

تأدیب می‌دهم» (مصباح زاده، ۱۳۸۸: ۹۸). در این مسیر زنان و مردانی که از پوشش مورد نظر وی استفاده نمی‌کردند، حق عبور و مرور در بخش‌هایی از شهر را نداشته و یا جریمه می‌شدند (غبار، ج ۱، ۱۳۸۴: ۸۱۳-۸۱۲)؛ ملکه ثریا همسر امان‌الله خان به زنان مقامات بلندی پایه حکومتی گفت: «اگر شوهرانشان به آن‌ها آزادی نمی‌دهند، حق دارند ایشان را هدف گلوله قرار دهند و وی شخصاً سلاح لازم برای اجرای این کار را به آن‌ها خواهند داد» (فرهنگ، ج ۲، ۱۳۷۴: ۵۳۱). بدین ترتیب امان‌الله خان با تمام ادعای اصلاح‌طلبی که داشت، اجرای سیاست و تحکیم قدرت سیاسی‌اش را نیز از طریق اعمال خشونت و ایجاد رعب و وحشت در جامعه دنبال نمود.

۲-۱. حذف رقبا و مخالفین سیاسی

حذف، تقابل و مشارکت ستیزی، ویژگی دیگری رفتار سیاسی در افغانستان معاصر است که با شیوه‌های مختلف و با تمایل بیشتری به حذف فیزیکی دنبال شده است. این رفتار در زمان امان‌الله خان با شیوه‌ی نسبتاً متفاوتی دنبال شد. وی در آغاز جدی‌ترین رقیب و تهدید حکومتش سردار نصرالله خان را که همزمان با امان‌الله خان اعلام پادشاهی کرده بود، به قتل رسانده و از مسیر برداشت. در ادامه با چهره‌های برجسته مشروطه خواهان نیز زاویه‌دار شده و منتقدین این جریان را با شیوه دیگری حذف کرد. عبدالرحمن خان لودی از جمله مشروطه‌خواهانی است که به خاطر انتقادش، وادار به استعفا شد، محمود طرزی، محمدولی خان، داوی... هم سبک دوش شده و یا استعفا دادند؛ تعداد افراد خبره هم به عنوان سفیر از کشور خارج ساخته شد (گریگویچ کارگون، ۱۳۶۵: ۳۶). بنابراین امان‌الله خان نیز با رقبا و منتقدین خویش رفتار سیاسی حذفی داشته است؛ با استفاده از روش‌های سبک دوشی، وادار کردن به استعفا، اخراج به خارج از کشور و دور ساختن از مرکز تحولات به بهانه سفیر شدن... و البته با حرص و ولع کمتر (نسبت به دوره‌های پیشین و پسین) به قتل و به مسلخ کشاندن مخالفین سیاسی.

قتل‌های نامشروع، تمایل شدید به استفاده از خشونت و ایجاد جو رعب و وحشت در راستای کسب، تحکیم و توسعه قدرت سیاسی و پیش‌برد برنامه اصلاحی، حذف غیرفیزیکی مخالفان سیاسی و نیز صدور فرمان قتل شوهران توسط زنان در این دوره و آنهم به بهانه کسب آزادی‌های غیرلازم... همه و همه اقدامات و رفتارهایی است که در تعارض کامل با

بایسته‌های رفتار سیاسی اسلامی دارد که در آن بر مذاکره و مدارا تکیه و تأکیده شده و صراحتاً از خشونت‌های غیرلازم ممانعت صورت گرفته است. این فرمایش امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر که:

«و هرگز شتاب بر غضب و دیگر وسائل قهر مکن مادامی که چاره‌ای در اختیار داری» (جعفری، ۱۳۶۹: ۲۳۵)^۱ و یا اینکه: «به هنگام خشم خویشتن دار باش و تندی و سرکشی میار و دست قهر به پیش مدار و تیزی زبان بگذار، و از این جمله خودداری کن، با سخن ناسنجیده بر زبان نیاوردن و در قهر تأخیر کردن، تا خشم آرام شود و عنان اختیار به دست آید» (جعفری، ۱۳۶۹: ۳۴۰).^۲

در همین راستا بوده و به صورت واضح تقدم رفتار مسالمت‌جویانه بر ستیزه‌جویانه در دیدگاه اسلام را می‌رساند. به خصوص خشونت و خون‌ریزی نامشروع در اسلام به شدت تقبیح شده و بزرگ‌ترین گناه، باعث زوال نعمت و کوتاهی عمر... معرفی و تهدید شده است که این کار قصاص را در پی دارد (نهج البلاغه، جعفر شهیدی، ۱۳۷۶: ۳۳۹).^۳ خشونت با مردم نیز نکوهش شده و نشانه سبک‌سری و پیروی از شیطان معرفی شده است (همان، ۳۵۸ و ۳۸۹).

مضاف بر این‌ها سیره سیاسی رسول الله (ص) و امام علی (ع) هم کاملاً برخلاف اقدامات و رفتارهای حذفی و خشونت‌آمیز امان خان است. پیامبر (ص) با منافقان مدینه و در رأس آن‌ها عبدالله ابن ابی با مدارا رفتار کرد (موسوی همدانی، ج ۱۹، ۱۳۷۴: ۴۷۹-۴۷۸)، در برابر طلاق و در رأس آن‌ها ابوسفیان نه تنها از ستیز، خشونت و انتقام‌دوری جست، بلکه فرصت‌های اداری، مالی و نمایندگی نیز از جانب پیامبر (ص) به چهره‌های توانمند و افراد مجرب آن‌ها بخشیده شده است (ثقفی، ۱۳۷۶: ۱۷۸-۱۷۴ و ۱۸۱). امام

۱. وَلَا تَسْرَعَنَّ إِلَىٰ بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُودُوحَةً.

۲. أَمَلِكُ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ وَ سَوْرَةَ حَدِّكَ وَ سَطْوَةَ يَدِكَ وَ غَرْبَ لِسَانِكَ وَ احْتِرْسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّىٰ يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْاِخْتِيَارَ وَ لَنْ تُحْكَمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّىٰ تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَىٰ رَبِّكَ.

۳. إِيَّاكَ وَالِدَّمَاءَ وَسَفَكَهَا بَغَيْرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْنَىٰ لِنَقْمَةٍ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ، وَلَا أُحْرَىٰ بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَأَنْتَقِطَاعِ مِدَّةٍ، مِنْ سَفَكِ الدَّمَاءِ بَغَيْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنْ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تُقْوِينَ سُلْطَانَكَ بِسَفَكِ دَمِ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضَعِّفُهُ وَ يُوَهِّنُهُ، بَلْ يَزِيلُهُ وَ يَقْلِبُهُ. وَلَا عَذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ.

علی (ع) نیز در دوران حکومتش هیچ‌یک از مخالفین سیاسی را وادار به بیعت نکرد (فیرحی، ۱۳۸۸: ۱۹۱) و در جریان جنگ‌های معروف جمل، صفین و نهروان سعی بلیغ نمود که اختلافات بر اساس مذاکره حل شود (همان، ۱۹۵)؛ حتی پس از دستیابی بر جنگ افروزانی مثل عبدالله بن زبیر، مروان بن حکم، سعید بن عاص... نیز از آن‌ها گذشته و آن‌ها را بخشید (علیخانی، ۱۳۸۴: ۷۱-۷۰). بنابراین رفتار سیاسی امان‌الله خان با موازین و معیارهای رفتار سیاسی بایسته اسلامی در تعارض بوده و منافات دارد.

این تعارض و تنافی ریشه در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای دارد که بر ذهنیت و شخصیت وی و بر کل کشور حاکم بود. در این فرهنگ ستیزه‌جویی یک ارزش است و غارت، زور، سرکوب و تجاوز بر دیگران معیار برتری تلقی می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۷۲)؛ مشروعیت سیاسی حکومت نسبت به افراد خارج از دایره قوم و قبیله‌ی حاکم نیز از طریق اجبار، ایجاد وحشت و اخاذی دنبال گردیده و کارآمدی سیاسی از کانال ایجاد فضای رعب و وحشت جستجو می‌شود. همچنین رقابت سیاسی خصومت پنداشته شده و تا حذف فیزیکی خصم پیش می‌رود (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۳۰). ضمن اینکه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای نه تنها سیاست را «زور، توان نظامی، تجاوز، غارت، بی‌اعتمادی...» (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۷۲) می‌فهمد، بلکه حکومت مرکزی را فاسد، زورگو و دزد نیز معرفی می‌کند. این باورها و ارزش‌های نهفته در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای باعث شده است که روش کسب قدرت سیاسی در قبیله بر پایه زور و توان نظامی معرفی شود و روش حل اختلاف نیز از سوی این فرهنگ «سرکوب، یورش نظامی، و غارت» (همان) معرفی گردیده و حل و فصل اختلافات از طریق مذاکره و روش مسالمت‌آمیز نشانه ضعف تلقی شود (شفق‌خواتی، ۸۹-۱۳۸۸: ۴۴). در گام فراتر، اصلاً قواعد بازی سیاسی در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای «هماهنگی در سرکوب دیگران، آمادگی دایمی برای حمله و تجاوز به دیگران برای حفظ خود» (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۷۲) اعلام شود. با توجه به همین ذهنیت و ویژگی فرهنگی است که در قبایل افغانستان «اکثر منازعات اگر با گلوله حل نمی‌شد، به میانجیگری می‌انجامید» (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۶۲). به عبارت دیگر راهکار اصلی و اولی در فرهنگ و زیست قبیله‌ای بر حذف و خشم است؛ اگر این روش پاسخگو نبود، به تفاهم و مذاکره پناه می‌بردند. بدین ترتیب اکثر زوایای فرهنگ و زیست قبیله‌ای با ستیزه‌جویی عجین است، تمامی مفاهیم اساسی مرتبط با سیاست، قدرت و حکومت با خشونت ارتباط دارد و حذف منطق اصلی حل اختلاف و مواجهه با مخالفین

تعریف شده است.

رفتار سیاسی امان الله خان و تعارض آن با رفتار سیاسی مورد تأیید اسلام، متأثر از چنین فرهنگ و ذهنیتی است. تقدم حذف و خشونت در رفتار سیاسی وی بر مدارا و مسالمت آمیزی در واقع پاسخ طبیعی به باورهای فرهنگی، ارزش های ذهنی و آموخته هایی است که او از فرهنگ سیاسی قبیله ای حاکم بر کشور وام گرفته است. به عبارت دیگر امان الله خان با این نوع رفتار درس های گرفته شده از این فرهنگ را پس می دهد. لذا اگر کسب قدرت را از طریق خشونت آمیز دنبال می کند به این دلیل است که فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور و بر ذهن و ضمیر وی مهم ترین روش دستیابی به قدرت و حکومت را استفاده از زور و توان نظامی معرفی کرده است؛ اگر حفظ و گسترش قدرتش را بر استوانه های رعب و وحشت قرار می دهد، به این خاطر است که متأثر از این فرهنگ برداشتش از کارایی، از سیاست... خشونت بار و مبتنی بر زور، توان نظامی، غارت، تجاوز، سرکوب، ایجاد رعب و وحشت... بوده است. هم چنین اگر در مواجهه با اختلاف و مخالفین سیاسی بر منطق حذفی متوسل می شود، به این دلیل است که در فرهنگ سیاسی کشور روش حل اختلاف سرکوب، یورش نظامی، و غارت بیان شده است؛ بدتر و بالاتر اینکه حل اختلاف از طریق زور نشانه غیرت، حمیت و عزتمندی به حساب آمده است. طبیعی است که در چنین فضای فکری و فرهنگی ای اعمال خشونت بیشتر مساوی با حمیت و عزتمندی فزون تر تلقی شود. ضمن اینکه با اتخاذ این منطق رفتاری برتری و شکوهش را نیز بر رخ رقیب و افراد جامعه می کشد؛ چه اینکه در فرهنگ قبیله ای معیار برتری افراد در غارت، زور، سرکوب و تجاوز بر دیگران دانسته شده است.

بنابراین فرهنگ سیاسی قبیله ای با ارائه راهکارهای خشن و حذفی و برتری بخشیدن آن بر شیوه های رقابت جویانه، مسالمت آمیز و مداراگرایانه ذهنیت و شخصیت امان الله خان را خشونت پسند و ستیزه جو بار آورده و از این طریق رفتارهای وی را سمت و سو بخشیده است.

۳. غارتگری

غارت به عنوان یک ویژگی فرهنگی- رفتاری، خود بخشی از خشونت و ستیزه جویی است؛ ولی به دلیل اهمیت و جایگاه آن در زیست قبیله ای به صورت مستقل ذکر می شود.

به خصوص اینکه در بسا موارد، غارت عامل و باعث خلق خشونت می‌باشد. این ویژگی فرهنگ قبیله‌ای باعث و بانی رفتارهای سیاسی زیر در زمان امان‌الله خان شده است.

۳-۱. دستبرد به دارایی دیگران

تملك نامشروع دارایی‌های منقول و غیرمنقول مردم، نیروهای رقیب، اموال عمومی و دولتی پدیده رایج در رفتار سیاسی کارگزاران حکومتی افغانستان معاصر است. در زمان امان‌الله خان حرص و ولع بخشی از نیروهای وی در جنگ غزنی (با حبیب‌الله سقوی) برای غارت و تملك اموال «قریه سر روضه» شکست وی را در این جنگ باعث شد. خود امان‌الله خان اصلاح طلب نیز هنگامی که عرصه را تنگ دیده و به سمت هند بریتانوی فرار کرد، کف دو ماشین همراهش، یکی تیز رفتار و دیگری اتوبوس، از کیسه‌های پول طلا و نقره پوشیده بود (فرهنگ، ج ۲، ۱۳۷۴: ۵۸۲-۵۸۱).

گسترش پدیده ارتشا در ادارات دولتی

فرهنگ و رفتار غارتی در افغانستان، یک پیامد دیگری نیز داشت؛ عادی شدن پدیده رشوه‌خواری از سوی کارگزاران سیاسی. در دوره امان‌الله خان این پدیده زشت به صورت گسترده‌ای در بخش‌های مختلف اداری ادامه یافت. در این دوره «مامورینی که در دستگاه مرکزی دولتی و ارگان‌های قدرت دولتی در ولایات و محلات... در واقع از سوی اطرافیان امیر منصوب می‌گشتند و با آنان راجع به تقسیم رشوت پیمان‌های عقد می‌شد. برای همه معلوم بود که حکام اعلای ولایات برای وزیر مربوطه در کابل فیصدی معین رشوت سالانه را ارسال می‌داشتند... این چنین نظام رشوت خواری ادارات دولتی را از بالا تا بدنی، فرا گرفته بود» (گریگویچ کارگون، ۳۲). همچنین ثبت‌نام برای سربازگیری از میان کسانی انجام می‌شد که رشوه نمی‌پرداختند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۳۵). حاکمان محلی نیز از کسانی که فرزندان‌شان را به مدارس نمی‌فرستادند، رشوه می‌گرفتند (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۴۴).

رشوه‌خواری و دستبرد بر دارایی غیر از مصادیق مهم غارت و تملك نامشروع به حساب می‌آید که در منابع دینی به شدت از آن بازداشته شده است. به عنوان مثال، در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه تملك نامشروع و ستم بر مردم در یک ردیف قرار گرفته است: «به خدا اگر شب را روی اشتر خار مانم بیدار، و از این سو بدان سویم کشند در طوق‌های آهنین گرفتار، خوش تر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول (ص) درآیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا

اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار» (نهج البلاغه، شهیدی، ۱۳۷۶: ۲۵۹). در عهدنامه مالک اشتر هم آمده است که: «و بیرهیز از آنکه چیزی را به خود مخصوص داری که - بهرۀ - همه مردم در آن یکسان است... چه آن که را به ناروا ستده باشی از چنگ تو در آرند، و به زودی پرده کارها از پیش دیده‌ات بردارند، و داد از تو بستانند و به ستمدیده رسانند» (همان، ۳۴۰). رشوه گرفتن هم از گناه کبیره قلمداد شده و رشوه گیرنده، رشوه دهنده و دلال میان آن دو، مستحق عذاب الهی و جهنم توصیف شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۰۶).

در مجموع هر دو بحث تملک نامشروع سرمایه‌ها و پدیده رشوه‌خواری در تضاد و تعارض شدید با اخلاق و رفتار کارگزار حکومت اسلامی قرار دارد و با فرهنگ غارتی حاکم بر زیست قبیله پیوند برقرار می‌کند. غارت در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای یکی از عناصر کلیدی است. این عنصر ریشه بسیاری از جنگ‌ها و تهاجمات قبیله‌ای است که با انگیزه‌های افزایش ثروت و ضریب امنیتی صورت می‌گیرد (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۴۰). طعمه مورد هدف هم معمولاً افراد و گروه‌هایی است که ارتباط با فصل با فرد و گروه غارت‌کننده نداشته باشد؛ اما در صورت لزوم خرمن مرتب‌ترین بلا فصل نیز خواهد سوخت (آیینه‌وند، ۱۳۶۷: ۳۵).

فرهنگی بودن غارت قباحت را از چهره این پدیده در افکار عمومی مردمان قبیله زدوده و آن را تا مرحله یک اقدام ارزشمند و افتخارآمیز بالا کشیده است؛ به خصوص غارت جنس ارزشمند منزلت بالای اجتماعی غارت‌گر را به دنبال دارد (همان، ۳۱)؛ به همان سطح از افتخار و منزلت که فرد دانشگاه رفته در دنیای شهری از آن برخوردار بوده و به تحصیلات عالی و دانش بالایش می‌بالد (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۴۰). مضاف بر این در قبایل افغانستان کنفدراسیون سران قبایل از طریق ایجاد زمینه و طرح حمله، به آن مشروعیت و رسمیت می‌دهد (روا، ۱۳۶۹: ۲۹).

ارزشمند بودن غارت در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، استقبال عمومی نسبت به آن را در جامعه ایجاد نموده و باعث شکل‌گیری رفتارهای غارت‌گرایانه می‌شود. آنچه در زمان امان الله خان مشاهده شد، برخاسته از درون چنین فرهنگ و ارزش اجتماعی است. این فرهنگ با نگاه ارزشی که نسبت به غارت دارد، ذهنیت و شخصیت کارگزاران سیاسی امانی را ساخت داده و بازتاب خود را در قالب تملک نامشروع و غاصبانه اموال و رشوه‌خواری نشان

داده است و بدین ترتیب در توسعه نیافتگی رفتار سیاسی این مقطع تاریخی نقش مهمی ایفا نموده است.

۴. خویشاوند و قبیله‌گرایی

این ویژگی فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، منشأ و مبنای رفتارهای سیاسی زیر در این مقطع تاریخی شده است.

۴-۱. توسعه و خدمات‌دهی نامتوازن

بحث توسعه و خدمات‌دهی حکومت در افغانستان از زمان حبیب‌الله خان کم‌کم مفهوم دار می‌گردد. در زمان امان‌الله خان روی برنامه‌ی آموزشی تمرکز بیشتری صورت گرفته و معارف توسعه‌ی فزون‌تری یافت. با این ویژگی که نقطه ثقل مرکزی ارائه خدمات آموزشی و تحصیلی مناطق و مردمان پشتون بود. در همین دوره در مناطق «گردیز، خوست، زرمت و چمکنی چهار باب مکتب تأسیس و شاگردان مشغول تعلیم گردیدند» (عطایی، ۱۳۸۴: ۲۴۸). همچنین برای نخستین بار دانشجویانی به خارج برای تحصیل اعزام شدند؛ اما این فرصت تحصیلی در اختیار خانواده‌های خاص و از جمله در اختیار فرزندان و منسوبین امان‌الله خان بود که طی سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ به کشورهای آلمان، فرانسه، انگلیس و ترکیه اعزام شدند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۰۱).

۴-۲. تغییر ترکیب جمعیتی مناطق اقلیت‌های محکوم

ساخت اجتماعی افغانستان موزاییکی است که در آن اقوام مختلف در کنار هم چیده شده و هر یک از اقوام بزرگ مناطق خاصی را در سلطه دارند. در چند سده‌ی اخیر تا پایان حکومت آل یحیی، حکومت‌ها به دنبال تغییر این ساختار به نفع قوم حاکم بوده‌اند؛ با انگیزه‌های عمدتاً سیاسی-امنیتی و اقتصادی.

در زمان امان‌الله خان نیز این برنامه دنبال شده و اسکان پشتون‌ها در صفحات شمال افغانستان ادامه یافت. وی به رغم ادعای اصلاحاتی که داشت، نه تنها این سیاست را متوقف نکرده و اراضی غصب‌شده اقلیت‌های محکوم در مناطق مرکزی و شمالی کشور را به صاحبانش برنگرداند، بلکه با تنظیم نظامنامه‌ای آن را قانونمند ساخت. به تعبیر منصور «امیر

امان‌الله خان به مقصد تحکیم تسلط پشتون‌ها این برنامه [انتقال پشتون‌ها به صفحات شمال] را توسعه بخشید و زیر نام «ناقلین» اراضی مناطق شمال و شمال غرب را به باشندگان جنوب و جنوب غرب افغانستان توزیع کرد. برای رسیدگی به آن‌ها «نظامنامه ناقلین» را تدوین داشت و بدین وسیله امتیازاتی را بر آن‌ها منظور کرد» (منصور، ۱۳۹۲: ۷۰).

۳-۴. منازعه زبانی و هویتی

منازعات زبانی و هویتی در افغانستان یک پدیده جدیدی است. سرآغاز این منازعه، در بعد زبانی، به زمان امیر شیرعلی خان برمی‌گردد که در آن اصطلاحات نظامی به زبان پشتو قرار داده شد (فرهنگ، ج ۱، ۱۳۷۴: ۳۳-۳۲)، در زمان حبیب‌الله خان، محمود طرزی از طریق نشریه سراج الاخبار این مسئله را دنبال نمود تا اینکه در سایه حکومت امان‌الله خان توجه وی به این مسئله جدی‌تر شده و محمود طرزی برای نخستین بار در تاریخ افغانستان در مقالات خود از زبان پشتو به عنوان زبان ملی و وجه تمایز هویت افغانستان یاد نمود (منصور، ۱۳۹۲: ۶۸). در صورتی که پیش از این تمامی فعالیت‌های رسمی به زبان فارسی بوده و یک نامه رسمی و یا خطبه از سلاطین پیشین افغانستان به زبان پشتو وجود ندارد. همچنین برای نخستین بار انجمن مرکه پشتو برای توسعه و تعمیم زبان پشتو، توسط امان‌الله خان ایجاد گردید. البته تمام این اقدامات در زمان امان‌الله خان وجه اثباتی داشته و با هدف توسعه زبان پشتو صورت می‌گرفت؛ نه تحمیل آن بر دیگر اقوام (فرهنگ، ج ۱، ۱۳۷۴: ۵۴۴)؛ اما همین اقدام‌ها مسیر منازعه زبانی را در دوره آل یحیی گشود.

در مسئله هویتی، بحث «افغان» نامیدن تمامی اقوام افغانستان مطرح است که با تلاش‌های محمود طرزی در سراج الاخبار و در ذیل حمایت‌های حبیب‌الله خان آغاز شده و باروی کار آمدن امان‌الله خان و طرفداران طرزی اوج گرفت. این ایده توسط نشریات و رسانه‌های همگانی، در شهرهای مختلف کشور، به صورت جدی حمایت و دنبال شد (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۲۵-۱۹۴). هرچند که این اقدامات نیز در حد تبلیغ بوده و نه تحمیل.

اقدامات و رفتارهای تبعیض آمیز امان‌الله خان در ساحت‌های مورد اشاره، نقض آشکار فرامین دینی است که بر عدالت تأکید ورزیده و از رفتارهای دوگانه و فاقد مبنای منطقی و عقلایی برحذر می‌دارد. چنانچه، امام علی (ع) حاکم اردشیر خره را به خاطر رفتار رابطه‌ای و

نسب گرایانه شدیداً تهدید نموده (علیخانی، ۱۳۸۴: ۴۳)، و به مالک اشتر توصیه کرد که «به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان زمین را به بخشش وامگذار، و مبادا در تو طمع کنند با بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند در بهره که از آب دارند، یا کاری که باید باهم به انجام رسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند، پس بر آنان تنها گوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند» (نهج البلاغه، شهیدی، ۱۳۷۶: ۳۳۸).^۱ هم چنین تأکید کرد که بدون هیچ گونه تبعیضی همگان (اعم از خویشان و نزدیکان دور و نزدیک خود) را در برابر قانون ملزم نما (جعفری، ۱۳۶۹: ۲۵۹).^۲ بنابراین از نظر اسلام «نباید در جامعه اسلامی تبعیضی در حقوق مردم به وجود بیاید. یعنی همگان بایستی از حق حیات، حق کرامت، حق آزادی معقول، حق تعلیم و تربیت، حق فرهنگ، حق حقوق، حق سیاست، و حق اقتصاد و معیشت با حفظ کرامت و حیثیت ذاتی انسانی برخوردار باشند» (همان، ۴۸۱). اما رفتارها و اقدامات امان الله خان چیزی کاملاً مغایر و متفاوتی را نشان می داد.

تحلیل و تفسیر رفتارهای سه گانه اخیر امان الله و چرایی شکل گیری این دست رفتارهای خلاف موازین و معیارهای اسلامی، ما را با فرهنگ سیاسی قبیله ای و به خصوص عنصر خویشاوند و قبیله گرایی مرتبط می سازد. زیرا در فرهنگ و زیست قبیله ای، از یک سو، آنچه «ایجاد تعهد و مسئولیت و حتی وظیفه می کند و کنش های جمعی را شکل می دهد، رابطه خویشاوندی است» (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۳۷)؛ و از سوی دیگر، افرادی خارج از دایره خویشاوند و قبیله بیگانه و دشمن تلقی می شوند که در صورت دستیابی به فرصت ما را از بین خواهند برد (هایمن، ۱۳۷۷: ۳۸). این منطق فکری بسترهای کلان نگر، انسانی و ملی اندیشی را از پابست ویران می کند و زمینه های تعهد، وظیفه، اقدامات و مسئولیت پذیری های در سطح ملی را از میان می برد؛ لذا همه ی توجهات و سیاست-

۱. ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي حَاصَةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِنَارٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قَلَهُ انْصَافٌ فِي مُعَامَلَةِ فَا حَسَمَ مَادَةَ اَوْلَاكَ بِقَطْعِ اَسْبَابِ تَلْكَ الْاَحْوَالِ وَ لَا تُقْطَعَنَّ لِاَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَتِكَ قَطِيعَةً وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اِعْتِقَادِ عَقْدِهِ تَضْرِبُ مَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبِ اَوْ عَمَلِ مُشْتَرِكٍ يَحْمِلُونَ مَثْوَنَتَهُ عَلَيَّ غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنَأً ذَلِكَ لَهُمْ دُونِكَ وَ عَيْبُهُ عَلَيَّكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

۲. وَ اَلْزِمَ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَاَقْعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ حَاصَتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ اَبْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَتَّقَلُ عَلَيَّكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَعْبَهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ وَ اِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَاصْحَرْ لَهُمْ بَعْدَكَ وَ اَعْدَلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَ اِعْدَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَيَّ الْحَقَّ.

گذاری‌ها در سطح قبیله محدود شده و رئیس حکومت در قامت یک خان سقوط می‌کند؛ همان‌گونه که «یک خان وظیفه‌ای جز کمک به رعایای خود و دفاع از آنان ندارد» (روا، ۱۳۶۹: ۹۵)، رئیس حکومت نیز وظیفه‌ای جز خدمت به قوم و قبیله و حمایت از آن‌ها را در ذهن ندارد. به خصوص دشمن‌پنداری مجموعه‌های خارج از تیره و تبار باعث می‌شود که آن‌ها تماماً و به صورت هدفمند مورد بی‌توجهی قرار گیرند. توسعه و خدمات‌دهی نامتوازن در زمان امان‌الله خان و محدود شدن سقف احساس مسئولیت، تعهد و وظیفه‌ی وی تا قامت قوم پشتون و محرومیت دیگر اقوام ریشه در همین فرهنگ و ذهنیت دارد.

خویشاوند و قبیله‌گرایی که از نظر روانی افراد خارج از مجموعه خویشاوندان را خصم و غیرقابل اعتماد قلمداد می‌کند، حسی از ناامنی از سوی افراد این مجموعه را نیز در ذهن قبیله‌گرا ایجاد می‌کند؛ لذا کارگزار قبیله‌گرا برای افزایش ضریب امنیتی خود، گذشته از اینکه توجه و اهتمام به افراد تیره و تبار را دوچندان می‌کند تا با تقویت آن، به صورت غیرمستقیم، پایگاه سیاسی و اجتماعی خود را تقویت کند، افراد غیرقابل اعتماد را نیز در تنگنا قرار داده و با تبعیض، سرکوب، حذف و خشونت آن‌ها را تضعیف می‌نماید.

سیاست تغییر ترکیب جمعیتی به نفع قوم و قبیله حاکم در افغانستان که در دوره امان‌الله خان مورد تأیید و برای آن نظامنامه تدوین شد، ریشه در همین فضای بدبینی و بی‌اعتمادی به افراد خارج از قوم و قبیله دارد که از پیامدهای روانی نگرش خویشاوند و قبیله‌گرایی است. به خصوص اینکه کارگزاران و سیاستمداران این کشور هیچ‌گاه از سوی جامعه برای این موقعیت سیاسی انتخاب نشده‌اند، بلکه عمدتاً با حمایت و پشتیبانی قبیله‌ای و هم‌تباران است که بر چنین مقامی تکیه زده‌اند. این مسئله نیز باعث افزایش اعتماد و خوش‌بینی درون تباری و بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به افراد خارج از آن می‌گردد. حال طبیعی است که جمعیت انبوه و یک دست مناطق وسیع مرکزی و شمالی که عمدتاً بیگانه، غیرقابل اعتماد و دشمن‌پنداشته می‌شوند، کابوس کارگزاران قبیله‌ای سیاست افغانستان و از جمله امان‌الله خان به شمار آیند. کسانی که امکان بسیج، اتحاد و همسویی آن‌ها علیه حکومت تبارگرای کابل وجود دارد و در صورت تحقق چنین امکانی، تغییر ساختار سیاسی موجود بسیار محتمل خواهد بود. لذا تغییر ترکیب جمعیتی مناطق مسکونی اقلیت‌های محکوم از نظر حکومت بسیار مهم است تا امکان همسویی جمعیت یک‌دست این مناطق علیه حکومت قبیله‌ای منتفی شود و یا ضریب احتمالی آن به حداقل ممکن کاهش یابد و در صورت تحقق نیز

حکومت توانایی واکنش سریع و مناسب را داشته باشد؛ با استفاده از نیروهای هوادار و مورد اعتماد قومی قبيله‌ای مستقر در این مناطق. ساکنان جدید، مورد اعتماد و هم‌تبار حاکمان نیز، عمدتاً بر اساس منطق «من و پسر عمویم علیه بیگانه (غریبه)» (الجابری، ۱۳۸۴: ۱۳۶) عمل نموده و در شرایط بحرانی نقش قلعه‌های نظامی و پایگاه‌های سیاسی-اجتماعی مدافع منافع حکومت را ایفا خواهند کرد و تا رسیدن نیروهای کمکی حکومت مرکزی، مخالفان شورشی را مشغول خواهند ساخت و از پیشروی و گسترده‌گی مخالفت‌ها جلوگیری خواهند کرد. ضمن اینکه این سیاست در تضعیف قدرت اقتصادی اقلیت‌های محکوم نیز تأثیر جدی دارد.

البته اعطای سرزمین غیر پشتون‌ها به پشتون‌ها، گذشته از ریشه امنیت‌جویی، یک‌نوع ایفای مسئولیت و نشان دادن کارآمدی حکومت در ذهن غارت‌گرا و قبيله‌ای هواداران آن نیز به شمار می‌رود. زیرا حکومت در افغانستان به دلیل ریشه‌ی قومی قبيله‌ای، خود را نماینده آن‌ها دانسته و تنها نسبت به آن‌ها احساس وظیفه، پاسخ‌گویی و مسئولیت می‌کند.

منازعه زبانی و هویتی شکل‌گرفته در افغانستان معاصر از جمله در دوره امان‌الله خان نیز منبعث از ذهنیت خویشاوند و قبيله‌گرایی سیاست‌مداران این کشور است. مبتنی بر این فرهنگ و ذهنیت این فقط بعد اقتصادی و سیاسی نیست که مورد توجه واقع می‌شود، بلکه هژمونی فرهنگی و هویتی نیز از اهمیتی به همان سان برخوردار است. لذا در صورت توانایی و دستیابی به موقعیت، قبایل حاکم از این اقدام دریغ نمی‌کردند و فرهنگ، زبان و هویت خود را که برتر و بهتر می‌پنداشتند، در سطح عموم جامعه فراگیر می‌ساختند (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۸۸). این مسئله در کشورهای دیگر نیز تجربه شده است. در ایران هنگامی که ایل و قبيله‌ای به قدرت می‌رسید فرهنگ خود را به فرهنگ عمومی تبدیل می‌کرد (سریع‌القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۴۰). در افغانستان معاصر و از جمله در زمان امان‌الله خان هم بر پایه چنین منطقی این سیاست اتخاذ شده و سلطه‌ی فرهنگی بر دیگر اقوام دنبال گردید. این کار از کانال رسمیت زبان پشتو، به حاشیه راندن زبان دری و افغان نامیدن تمامی اقوام ساکن کشور پیگیری شد. بنابراین منازعه زبانی و هویتی در این دوره ریشه در برتری‌جویی قومی و قبيله‌ای و تمایلات تبارگرایانه امان‌الله خان دارد. به خصوص اینکه تثبیت و تحمیل هویت و زبان خاص در کاستن از چالش‌ها و حساسیت‌ها نسبت به انحصارگرایی سیاسی بی-تأثیر نبود.

جمع بندی و نتیجه گیری

از امان الله خان به عنوان محور مشروطه خواهان دربار یاد شده است که پرچم اصلاحات برافراشته و سودای تغییر و توسعه در سر داشت. برافراستن این پرچم انتظاری را خلق می کند که در آن مبتنی بر مسلمان بودن قاطبه مردم افغانستان رفتار سیاسی در این کشور نیز تغییر کند و بر پایه ارزش ها و بایسته های اسلامی توسعه یابد. به عبارت دیگر به جای تکیه بر نسب و رابطه در حوزه حقوق، تکالیف و امتیازات ملی به تخصص، تعهد و شایستگی های افراد توجه شود؛ به جای پرداختن به خشونت، ستیزه جویی، غارت و ایجاد جو رعب و وحشت جهت دستیابی به اهداف سیاسی به روش های مسالمت آمیز، صلح جویانه، اقناعی و قانونمند متوسل شود و به جای اتخاذ منطق حذفی و مشارکت ستیزانه در مواجهه با افراد و گروه های رقیب، مخالفین و اختلافات سیاسی به اصل گفتگو، مدارا، جذب و رقابت پایبند باشد. چه اینکه از منظر اسلامی دسته اول این نوع رفتارها توسعه نیافته و دسته دوم آن توسعه یافته به حساب می آید. اما آنچه تحت عنوان رفتار سیاسی از امان الله خان حکایت شده است، دلالت بر نابجا بودن این انتظار دارد؛ رفتار سیاسی افغانستان در این دوره نیز دست نخورده و بدون تغییر باقی مانده و دقیقاً همان شاخص ها و ویژگی های را دارد که از نظر اسلامی توسعه نیافته و غیر اسلامی معرفی شده است.

توسعه نیافتگی رفتار سیاسی اسلامی در این دوره تاریخی، به رغم ادعای اصلاح طلبی امان الله خان، ریشه در فرهنگ سیاسی قبیله ای حاکم بر جامعه و بر ذهن و ضمیر وی دارد. این فرهنگ با ویژگی های ستیزه جویی، غارت گرایی و خویشاوند و قبیله گرایی ساخت ذهنی امان الله خان را قالب بندی نموده و از این طریق، به عنوان محرک فکری و ذهنی، با رفتار سیاسی وی ارتباط برقرار کرده است. به عبارت دیگر ارزشمند بودن ستیزه جویی در فرهنگ سیاسی کشور باعث شده است که ذهن امان الله خان خشونت پسند ساخت یافته و در مسیر کسب، حفظ و گسترش قدرت سیاسی ظرفیت لازم برای روش های مسالمت آمیز، صلح جویانه و قاعده مند نداشته باشد؛ علاوه بر این در مواجهه با مخالفین و اختلافات سیاسی منطق خشم و حذف بر مدارا، تفاهم و گفتگو تقدم و اولویت یابد. همچنین فرهنگی بودن غارت و اتخاذ آن به عنوان راهبرد امنیتی و تأمین نیازهای اقتصادی در فرهنگ و زیست قبیله ای باعث شده است که قباحت از چهره تملک نامشروع دارایی های دیگران، چه در قالب تصرف اموال و املاک عمومی و مخالفین سیاسی به نفع شخصی و چه به شیوه اخذ

رشوه در ادارات دولتی، زدوده شده و اقدام به آن به عنوان یک امر عادی و طبیعی جلوه نماید. اینکه در جنگ غزنه برای غارت خانه‌های مردم تاجیک تبار قریه «سرروضه» هجوم صورت می‌گیرد، طلا و نقره کشور با ماشین توسط امان‌الله خان به خارج از کشور منتقل می‌شود و رشوه در نهادهای مختلف اداری کشور بیداد می‌کند، ریشه در چنین فرهنگ و فضای فکری دارد.

مضاف بر این‌ها خویشاوند و قبیله‌گرایی موجود در فرهنگ سیاسی کشور باعث شده است که امان‌الله خان مواجهه دوگانه با رعایای خود داشته باشد؛ در قبال کسانی که از نظر تباری قرابت و همسویی با وی دارند، احساس مسئولیت نموده و سیاست‌های توسعه‌ای حکومت را در مناطق مسکونی آن‌ها اجرا نماید، اما در قبال افراد غیرهمتبار حسی از مسئولیت و وظیفه نداشته و وضعیت رفاهی و توسعه‌ی مناطق آن‌ها را مورد بی‌توجهی قرار دهد؛ همچنین در راستای تأمین امنیت حکومت و بهبودی وضعیت هم‌تباران دست به تغییر ترکیب جمعیت مناطق مسکونی اقلیت‌های محکوم و غیرهمتبار زده و در راستای توسعه‌ی زبان و هویت قومی‌اش بستر ساز شکل‌گیری منازعه زبانی و هویتی در کشور شود.

سیاست‌های این چنین دوگانه امان‌الله خان در قبال مردم کشور، ریشه در ذهنیت خویشاوند و قبیله‌گرایانه‌ی وی دارد. این عنصر از یکسو احساس مسئولیت و وظیفه امان‌الله خان را در محدوده‌ی تیره و تبار وی معرفی نموده است، از سوی دیگر افراد خارج از این مجموعه را غیر، بیگانه، دشمن و غیرقابل اعتماد تلقی کرده است. بر پایه این ویژگی فکری است که تمرکز فعالیت‌های انکشافی حکومت امان‌الله خان در مناطق پشتون نشین، حمایت از برتری فرهنگی و هویتی آن‌ها در برابر دیگر خرده‌فرهنگ‌های موجود در کشور، محرومیت دیگر اقلیت‌ها و اسکان مجموعه‌های بزرگی از پشتون‌ها در مناطق مسکونی آن‌ها صورت گرفته است. در واقع امان‌الله خان در این نوع رفتار هم ادای دین و وظیفه خود را در قبال دیگر اعضای جامعه‌ی پشتون دیده است و هم تقویت موقعیت و پایه‌های امنیت سیاسی خود را. به خصوص اینکه افراد خارج از دایره تیره و تبار بیگانگان و دشمنان در کمین نشسته پنداشته شده که در صورت دستیابی به فرصت ساختار سیاسی موجود را بهم ریخته و هستی وی را به مخاطره خواهند انداخت. لذا در مضیقه و تنگنا قرار گرفتن آن‌ها به مصلحت خواهد بود.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم، ترجمه: عبدالمحمد آیتی.
۱. نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، علمی و فرهنگی، چ دهم، تهران، ۱۳۷۶ ش.
 ۲. ابوالفتحی، محمد و محمد کریم محمدی، آسیب شناسی نسبت میان فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی در ایران، علوم سیاسی، ش ۳۳، ۱۳۹۴ ش.
 ۳. احمدی، حمید، قومیت و قوم گرایی در ایران، افسانه یا واقعیت، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۱۶-۱۱۵.
 ۴. ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری، جامعه شناسی توسعه، کیهان، چ ششم، تهران، ۱۳۸۶ ش.
 ۵. آینه‌وند، صادق، تاریخ سیاسی اسلام، مرکز نشر فرهنگی رجاء، [بی‌جا]، ۱۳۶۷ ش.
 ۶. بارنز، ای اچ و هری بکر، تاریخ اندیشه اجتماعی (از جامعه ابتدایی با جامعه جدید)، جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۹ ش.
 ۷. بینش، محمودحید، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، کابل، ۱۳۸۸ ش.
 ۸. پای، لوسین، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، نامه فرهنگ، سال دوم، ش ۶ و ۵.
 ۹. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، هجرت، قم، ۱۳۷۶ ش.
 ۱۰. الجابری، محمدعابد، عقل سیاسی در اسلام، عبدالرضا سواری، گام نو، تهران، ۱۳۸۴ ش.
 ۱۱. جعفری، محمدتقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، بنیاد نهج البلاغه، تهران، ۱۳۶۹ ش.
 ۱۲. جمعی از نویسندگان، حکومت علوی، ساختار و شیوه حکومت، احمد حیدری، قهر و مدارا در حکومت علوی، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، قم، ۱۳۸۱ ش.
 ۱۳. دای فولادی، افغانستان: قلمرو استبداد، [بی‌نا]، [بی‌جا]، ۱۳۷۷ ش.
 ۱۴. دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور، مجموعه مقالات تحزب و توسعه سیاسی (۱) مبانی نظری و آموزه‌ها، رحمانی زاده دهکردی، حمیدرضا، دیدگاه‌های مختلف در باره توسعه نیافتگی سیاسی، همشهری، تهران، ۱۳۷۸ ش.
 ۱۵. رضاقلی، علی، جامعه شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مار دوش، نی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
 ۱۶. روا، ایور، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ابوالحسن سرومقدم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ ش.

۱۰۸ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال دهم، شماره ۲۱، بهار ۱۴۰۱

۱۷. ساعی، احمد، توسعه در مکاتب متعارض، قومس، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۱۸. سجادی، سید عبدالقیوم، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و حکومت، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۰ ش.
۱۹. سریع القلم، محمود، فرهنگ سیاسی ایران، فرزانه روز، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۹۵ ش.
۲۰. سریع القلم، محمود، مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۳۶-۱۳۵، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۱. سو، آوین ی، تغییر اجتماعی و توسعه، محمود حبیبی مظاهری، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ چهارم، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۲۲. سوری، غلامعباس و مراد خیشوند، توسعه و توسعه‌نیافتگی نگاهی دوباره به نقش تعاونی در توسعه کشور، تعاون، ش ۱۳۹، ۱۳۸۲ ش.
۲۳. شفق خواتی، محمد، عقلانیت سیاسی و ساخت قدرت در افغانستان معاصر، پایان‌نامه ارشد، دانشگاه مفید، ۸۹-۱۳۸۸ ش.
۲۴. عارفی، محمداکرم، توسعه سیاسی در افغانستان؛ موانع و چالش‌ها، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه، کابل، ۱۳۹۳ ش.
۲۵. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، نی، چاپ ۲۸، تهران، ۱۳۹۵ ش.
۲۶. عباس‌نژاد، محسن، قرآن؛ مدیریت و علوم سیاسی، بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، مشهد، ۱۳۸۴ ش.
۲۷. عطایی، محمدابراهیم، نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، جمیل الرحمن کامگار، میوند، کابل، ۱۳۸۴ ش.
۲۸. علیخانی، علی‌اکبر، توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی (ع)، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۲۹. غبار، میرغلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، جمهوری، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۳۰. فرهنگ، میرمحمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ و ۲، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۴ ش.
۳۱. الفنستون، استوارت، افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، محمدآصف فکری، آستان قدس رضوی، مشهد، [بی‌تا].
۳۲. فیرحی، داود، تاریخ تحول دولت در اسلام، دانشگاه مفید، چ سوم، قم، ۱۳۸۸ ش.
۳۳. کاظمی، علی‌اصغر، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، قومس، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۳۴. گریکو ویچ کارگون، ویکتور، افغانستان در دهه بیست و سی قرن بیستم، جلال‌الدین صدیقی، منو تایپ مطبوعه دولتی، [بی‌جا]، ۱۳۶۵ ش.
۳۵. گریگوریان، وارتان، ظهور افغانستان نوین، علی‌عالمی کرمانی، عرفان، تهران، ۱۳۸۸ ش.

مهدوی و سجادی: فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی رفتار سیاسی در افغانستان دوره امان الله خان... ۹-۱

۳۶. مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۳۷. مصباحزاده، سید محمدباقر، تاریخ سیاسی مختصر افغانستان، مرنديز، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۳۸. مكارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲ و ۴، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۳۹. منصور، عبدالحفيظ، موانع توسعه سیاسی در افغانستان، سعید، کابل، ۱۳۹۲ ش.
۴۰. موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، قم، ۱۳۷۴ ش.
۴۱. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، اسدالله شفايي، اشک یاس، قم، ۱۳۸۷ ش.
۴۲. ناصری داوودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۷۹ ش.
۴۳. واینر، مایرون و ساموئل هانتینگتون، درک توسعه سیاسی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۴۴. هانتینگتون، ساموئل، موج سوم دموکراسی، احمد شهسا، روزنه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۴۵. هانتینگتون، سموئل، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، محسن ثلاثی، نشر علم، [بیجا]، ۱۳۷۰ ش.
۴۶. هاوتن، دیود پاتریک، روانشناسی سیاسی (موقعیت، افراد و مصادیق)، علی اشرف نظری و شهرزاد مفتوح، قومس، تهران، ۱۳۹۳ ش.
۴۷. هایمن، آنتونی، افغانستان در زیر سلطه ثوری، اسدالله طاهری، شباویز، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۴۸. یو، دال سیونگ، فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، خانه سبز، تهران، ۱۳۸۱ ش.